

Correcting Several Errors and Miswords in Meysari's Encyclopedia

Hashem Sadeghi Mohsenabad*

Akbar Heidarian**

Abstract

The Hakim Meysari's encyclopedia has been published several times after being corrected by Dr. Barat Zanjani in 1987. However, it has been distorted and misrepresented though it is a single version text, and the corrector considered marginal notes of the text as a duplicate version. The present study highlighted the corrected the shortcomings of Meysari's encyclopedia in terms of "distortion and correction" and "misreading" by employing ancillary authentic medical references. As a result, the present study provided some recommendations for reviewing some parts of the Meysari's encyclopedia, and it is hoped that the findings of the present study, which is a stepping stone for enriching the old medical references, support scholars in dealing with difficulties and complications of this encyclopedia.

Keywords: Meysari Encyclopedia, Traditional medicine, Critical correction, Barat Zanjani

* Assistant Professor of Persian Language and Literature, Neyshabur University, Neyshabur, Iran,
(Corresponding author) sadeghi.hashem62@gmail.com

** Ph.D. Candidate of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashahad, Mashahad,
Iran, Akbar.hei93@gmail.com

Date received: 10/08/2022, Date of acceptance: 23/12/2022



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تصحیح چند خطا و لغزش در دانش‌نامه حکیم میسری

هاشم صادقی محسن‌آباد*

اکبر حیدریان**

چکیده

پس از تصحیح و چاپ دانش‌نامه حکیم میسری در سال ۱۳۶۶ به اهتمام دکتر برات زنجانی، این اثر، چندبار دیگر تجدید چاپ شده است. با وجود اینکه متن، تک‌نسخه‌ای است و گاه مصحح، حاشیه‌های متن را به‌عنوان نسخه‌بدل در نظر گرفته است، متن حاضر از گزند آسیب‌های تصحیحی و تحریفی به دور نمانده است. در این جستار، تلاش شده است با استفاده از منابع جانبی و به‌کارگیری آن، کاستی‌ها و نابسامانی‌های موجود در تصحیح دانش‌نامه حکیم میسری در دو قالب کلی «تصحیف و تحریف» و «بدخوانی نسخه» مشخص شود. لذا، برای بررسی دقیق‌تر، از منابع طبّی معتبر استفاده شده است. بر این اساس، نویسندگان این جستار، پیشنهادهایی برای بازنگری در بخش‌هایی از تصحیح دانش‌نامه حکیم میسری ارائه می‌دهند و امید است حاصل این پژوهش - که گامی برای غنای مطالعات متون طبّی قدیم است - پژوهندگان را در حل و فصل پاره‌ای از دشواری‌ها و تعقیدهای متن یاری دهد.

کلیدواژه‌ها: دانش‌نامه حکیم میسری، طبّ قدیم، تصحیح انتقادی، برات زنجانی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران (نویسنده مسئول)،

sadeghi.hashem62@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Akbar.hei93@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۰۲



۱. مقدمه

دانشنامه در علم پزشکی (دانشنامه حکیم میسری) کهن‌ترین مجموعه طبّی به شعر فارسی است. دانشنامه مزبور با شرح اطلاعات عمومی درباره «صفت مزاج مردم» آغاز می‌شود و به دنبال آن مؤلف به ترتیب حروفِ ابجد، داروهای مهم را نام می‌برد و خواص هر یک را شرح می‌دهد. سپس میسری به توصیف بیماری‌ها و شیوه‌های علاج آن طبق شیوه مرسوم پرداخته است و در نهایت گفته‌های خود را جمع‌بندی می‌کند و بیان می‌دارد که مرگ را چاره نیست و طیب قادر به تغییر سرنوشت نیست.

زنجانی برای تصحیح متن این اثر از تک‌نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره «R-7799-310» استفاده کرده است. وی در خصوص نسخه می‌نویسد:

بخش عمده کتاب خواناست و قسمتی از آن که به احتمال قوی به وسیله کسی دیگر نوشته شده است با زحمت خوانده می‌شود و دارای اشتباه و غلط است. [...] چون نسخه منحصر به فرد بود به روش قیاسی تصحیح شد؛ صورت اصلی تغییر و تبدیلی که در بازخوانی و دستنویسی کلمات اتفاق افتاده، جای‌جای، در حاشیه صفحات داده شده است (حکیم میسری، ۱۳۹۵: بیست).

این دانشنامه نخستین بار در سال ۱۳۶۶ با همکاری دانشگاه تهران، دانشگاه مکیل و مؤسسه مطالعات اسلامی، به اهتمام برات زنجانی تصحیح شد. پس از آن، دانشنامه مزبور سه نوبت دیگر توسط دانشگاه تهران به زیور طبع آراسته شد که آخرین چاپ آن در سال ۱۳۹۵ روانه بازار شده است.

نگارندگان جستار حاضر پس از مطالعه دقیق دانشنامه تصحیح‌شده و تطبیق آن با کتب معتبر طبّی، متوجه شدند که مصحح محترم در مواردی دچار لغزش در خوانش نسخه و اعمال سلیقه شخصی شده است؛ از این رو در ادامه، تلاش نگارندگان بر آن بوده است که این لغزش‌ها را مشخص و شکل صحیح آنها به دست داده شود.

۲. روش پژوهش

در این جستار کوتاه تلاش بر آن بوده است تا دانشنامه حکیم میسری از منظر تصحیفات و تحریفات و نیز لغزش‌های خوانش متن، نقد و بررسی شود؛ لذا با بهره‌گیری از معیارهای سبکی حکیم میسری در دانشنامه، توضیحات مصحح در پاورقی در خصوص شکل برخی از

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن‌آباد و اکبر حیدریان) ۱۶۱

کلمات و نیز با استفاده از منابع معتبر پزشکی، بعضی از ضبط‌های تصحیح برات زنجانی به صورت انتقادی مورد نقد و بررسی قرار گرفت. بر این اساس، پس از بیان نمونه‌ها، ضبط پیشنهادی آورده شده و با توجه به شواهد درون‌متنی و برون‌متنی، اصالت آن تحلیل شده است. لازم به یادآوری است در پژوهش حاضر، تنها در مواردی به آسیب‌شناسی تصحیح پرداخته شده که بی‌توجهی به آنها سبب شده است در متن اشتباه فاحشی صورت پذیرد، به صورتی که رفع نکردن آن موجب فساد معنای بیت می‌شود.

۳. پیشینه پژوهش

بر پایه پژوهش‌های انجام شده تاکنون پژوهشی در باب بررسی تصحیفات و تحریفات این اثر انجام نشده است. تحقیقات انجام‌شده بیشتر به معرفی دانشنامه (نک. متینی، ۱۳۵۱: ۶۲۸-۵۹۳؛ قزوینی، ۱۳۸۳: ۹۲-۸۵؛ لازار، ۱۳۸۷: ۱۹۶-۱۸۹؛ رشونزاده، ۱۳۸۸: ۵۱-۴۸)، ممدوح حکیم میسری (نک. نذیر احمد، ۱۳۷۲: ۱۶۷-۱۵۹) و بحث‌های روان‌شناسی (نک. آذر و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۴-۱۳) پرداخته‌اند که این موضوع، ضرورت پژوهش حاضر را می‌رساند.

۴. بحث اصلی

منابع جانبی آن دست از منابع کهن یا جدید هستند که به شکلی با متن پایه ارتباط دارند و می‌توان آنها را در زمره مهم‌ترین منابع و مأخذ در تصحیح متون به‌شمار آورد. این ارتباط می‌تواند جنبه‌های گونه‌گونی داشته باشد؛ متن جانبی گاه می‌تواند تلخیص یا ترجمه‌ای از متن پایه باشد یا می‌تواند از نوع رابطه شرح و مشروح باشد و گاهی نیز می‌تواند توسعه‌دهنده متن پایه باشد (نک. مایل هروی، ۱۳۸۰: ۴۱۹ به جلو). بر این اساس، آنچه در ادامه خواهد آمد مواردی است در حده مجال این نوشتار و فقط قسمتی از نکات تأمل‌برانگیزی است که در مقابله بیت به بیت دانشنامه حکیم میسری با متون طبّی معتبر به نظر نگارندگان آمده است. بر این پایه، ۱۴ بیت از دانشنامه حکیم میسری در معرض داوری پژوهندگان قرار می‌گیرد.

۱. وگر کاحم^۱ بود آن زن و بویش^۲ نباشد هیلتی دیگر بجویش

(همان: ۱۵۹)

در مصراع اول بیت اخیر، واژه «کاحم» فاقد معنای محصل است. مصحح محترم دانشنامه، در پاورقی، ذیل بیت، مقابل کاحم علامت «؟» گذاشته است. از این علامت، بر ما مسلم می‌شود که ضبط این واژه برای مصحح نیز مشکوک بوده و از دریافت معنای آن، بازمانده است. باید بیان داشت که در بیت مذکور، تحریفی صورت گرفته است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. کاحم تحریف‌شده لغت «کالم» است. صاحبان فرهنگ و قوامیس، معنای کالم را چنین آورده‌اند: در فرهنگ سخن آمده است: «بیوه و غیر دوشیزه» (۱۳۸۱: ۵۷۰۷/۶). صاحب فرهنگ رشیدی در این باره آورده است: «به ضم لام، زنی که شوهرش مرده، یا طلاق از شوهرش گرفته باشد» (۱۳۸۶: ۱۰۸۶/۲؛ نک. برهان قاطع، ۱۳۶۲: ۱۵۷۹/۳). در متون نظم و نثر نیز این واژه به صورت «کالم» ضبط شده است:

ای جنگی کالم‌شده بر دست براهیم مر خواجهات را خیز و به ریش اندر کم جوی
(منجیک ترمذی، ۱۳۹۱: ۶۰)

پای تو از میانه رفت و زنت مانده کالم که نیز نکند شوی
(همانجا)

من همیشه هوای تو جویم همچو کالم هوای شوی نخست
(همان، ۱۳۹۱: ۳۸)

رشید و طواط در لطایف‌الأمثال و ظرایف‌الأقوال ذیل «در امثالی که اول آن ثنا است» می‌نویسد: «التَّيْبُ عُجَالَةٌ الرَّأْيِبِ: زن کالم توشه بی‌رنج کاروانی است؛ یعنی که زن کالم زودتر به دست آید که بکر. ابو عبید گوید این مثل آنجا باید گفت که کسی به چیزی حقیر راضی شود چون چیزی خطیر نیابد» (۱۳۷۶: ۵۹). ابونصر فراهی نیز در نصاب‌الصَّبیان «عوان و تیب» را همان کالم می‌داند:

عوان و تیب: کالم، غروب: شوهردوست قِرام: پردهٔ باریک، نسع: بود چه نوار
(۱۳۶۱: ۱۳)

خود حکیم میسری در جای دیگر از دانشنامه ذیل عنوان «دانستن دوشیزه ز کالم»، کالم را توضیح می‌دهد:

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن‌آباد و اکبر حیدریان) ۱۶۳

چو خواهد تا منش دارو سگالم	که داند زود دوشیزه ز کالم
زنی گوید که من دوشیزه‌ام پاک	و زی من نارسیده مرد ناپاک
وگر باشی بر آن زن تو به تهمت	بیاموزم ترا من نیک حیلت
نخود لختی بکوب و آتش تیز	به زیرش بر نخودریزه همی‌ریز
بخوری ساز زیر فرج محکم	که می‌سوزد، تو آتش را همی‌دم
گرو خود کالمستش، بول بسیار	برون آید بوی کالم شود خوار
وگر دوشیزه باشد بول یک چک	برون ناید نباشد اندرو شک

(۱۳۹۵: ۱۵۴-۱۵۳)

با توجه به مواردی که مطرح شد، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که ضبط اصح، «کالم» و «کاحم» ضبطی فاقد معنی است.

۲. گرین نفرس ز سردی سرد باشد	مفاصل‌ها ز بلغم درد باشد
حبی ساز ز سورنجان و حنظل	ز یاره شیطرح، پپیل و خردل
و ماهی‌زهره جوی و حرمیان را	حبی کن زین همه مر مردمان را

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۷۱)

۳. بنفشه ده‌درم زان نیک بردار	و نیم از نیمه‌اش سقمونیا آر...
کزین بهتر نگرده شافه آمیز	که آمیزی چنان کن کان بود تیز
ز مقل و خرمان، صوغین و زیره	ز شحم حنظل آور نیز بوره

(همان: ۱۳۸)

«خرمیان» و «خرمیان» در ابیات نمونه شماره ۱ و ۲، معنای قابل پذیرشی ندارند. خرمیان و خرمیان تصحیفی است از «خرمیان». از آنجایی که مصحح در پاورقی در خصوص این ابیات توضیحی ندارد و نیز آنکه ایشان در فهرست نمایه‌های کتاب، «خرمیان» و «خرمیان» را دقیقاً به همین شکل ضبط کرده است (نک. حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۸۳)، قاعدتاً، غلط چاپی نیست و واژه مصحّف شده است.

با تأمل در فرهنگ‌های لغت بر ما روشن می‌شود که «خزمیان» همان «جندبیدستر» است. صاحب مفاتیح‌العلوم آورده است: «خصی حیوان فی البحر و هو الخزمیان ایضاً» (خوارزمی، ۱۴۰۹: ۱۶۱). در لغت‌نامه آمده است: «جندبیدستر؛ خایهٔ سگ آبی» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «خزمیان»). ابن جزله در منهاج‌البیان این لغت را به صورت «خرفیان» ثبت کرده است و ذیل آن آورده است: «هو جندبیدستر، و قد ذکر» (۱۴۳۱: ۳۴۷). از خزمیان در لغات دیگر با عنوان «قسطور، قسطورین، قسطوریون و قاسطورس» نام برده شده است. ابوریحان بیرونی در الصیدنه فی الطب ذیل «جندبیدستر» آورده است: «به رومی اورخیس، نیز قسطورین؛ به سریانی اشکی گاردی؛ به فارسی خزمیان نامیده می‌شود. ابومعاذ حزدونیک می‌گوید» (۱۳۸۳: ۴۱۱). مؤلف مخزن‌الأدویه ذیل «قسطورین» بیان می‌کند: «به لغت یونانی جند بادستر است که به فارسی خزمیان نامند» (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۹۹۶؛ نک. دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «قسطورین»).

جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی در «باب دوازدهم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر علاج زنی که بچهٔ تمام ناپروده از وی بیفتد» در صفت دارویی سودمند می‌نویسد:

بگیرند روغن بلسان دو درم سنگ و نیم تریاق بزرگ درم سنگی و نیم بیخ درخت جاوشیر یک درم سنگ زرنباد و درونج از هر یک دو درم سنگ خزمیان دو درم سنگ و نیم [...] همه را بسرشند چنانکه رسم است هر پنج روزی دو درم سنگ بخورند [...] (۱۳۵۰: ۹۴۵/۶).

جمالی یزدی در فرخ‌نامه جمالی ذیل «افیون»، علاج کسی که افیون خورده باشد را چکاندن خزمیان در بینی او می‌داند^۳ (۱۳۸۶: ۳۳۴). جرجانی نیز در اغراض‌الطیبه و المباحث‌العلائیه خزمیان را پادزهر افیون می‌داند (۱۳۸۵: ۶۱۲). صاحب‌الآبئیه در باب «خناق‌الرحم» آورده است: و اگر زن با شوب بود و حیض بسته گشته بود [...] و این را دو گونه علاج بود یکی به وقت نوبت و دیگر به وقت فترت نوبت. به وقت نوبت ساق‌هاش بمالند و به بینی وی پشم سوخته دارند یا بیرزد به سرکا گداخته یا گوگرد تا گند گوگرد به بینی وی رود یا خزمیان یا قطران و برگ وذن خشک و سیر یا چیزی دیگر که گنده بود و تیز [...] (هروی، ۱۳۴۶: ۳۵۱).

منوچهر امیری در فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار ذیل «جندبیدستر» آورده است:

بیدستر نام جانوری است تعریف آن در ترجمهٔ صیدنه چنین است: خصیة حیوانی است که پای‌های او کوتاه است [...] و نوعی از این حیوان را موی سپید و او را

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۶۵

از جهت پوست او و خصیۀ او صید کنند و این حیوان دشتی است و آبی هم باشد [...] و پارسیان خزمیان گویند (ترجمۀ صیدنه، ب ۳۴). خایۀ حیوانی است که به پارسی خز گویند و ترکان قندس گویند (اغراض، ص ۶۵۳). آن را به عربی خصیۀ الکلب البحر خوانند (۱۳۵۳: ۱۰۹).

در منافع حیوان ذیل «صورت سگ آبی» خواص جنیدستر چنین بیان شده است:

نافع باشد خفقان را و ضعف دل را چون بخورند و لقوه را چون در بینی چکانند، و سود دارد فراموشی و سردی دماغ را و علل رگهای سرد شده را، و باز دارد خون حیض را و بیرون آورد مشیمه را چون زن بردارد، و سود باشد رعشه که از خلط سرد باشد، و زخم عقرب را نافع باشد چون در او مالند (مراغی، ۱۳۸۴: ۱۲۰).

خود حکیم میسری در جایی دیگر ذیل «صفت طلای نقرس» همین واژه را به کار برده است و مصحح به درستی آن را ضبط و ثبت کرده است:

طلیسی ز افریون و قاقیا به و صبر و خزمیان، میعه برو نه

(۱۳۹۵: ۱۷۱)

۴. براز چرب بر دق بر نشانست و بیهش میگذارد چرب زانست
برازی کو لزوج باشد و ژندی بدانک این از حرارت نه ز سردی

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۶۲)

واژه «ژندی» در بیت نامفهوم است. مصحح در پاورقی در این باره نوشته است: «ژندی: در فرهنگها دیده نشد. شاید به معنی «کفک» باشد. در هدایۀ آمده است: و براز با کفک و لزوج و گندیده دلیل بود بر حرارت بسیار» (همان). باید بیان داشت که حدس مصحح در خصوص معنای واژه به صواب نزدیک است، اما ضبط واژه، چیز دیگری است.

ژندی، تصحیفی از «زبّدی» است. البتّه شایان یادآوری است به دلیل اقتضائات وزنی «زبّدی» را باید با سکون دوم (زبّدی) خواند.^۴

در کتاب ارجوزة السینائیة فی المسائل الطیبه ذیل مدخل «ذکر العلامات المنذرة بالموت المأخوذة مما یرز من البدن» ابیاتی آمده است که ضبط «زبّدی» را تأیید می کند:

إِنَّ الْبَرَّازَ أَسْوَدًا وَأَخْضَرَ أَوْ مُنْتَأً وَ دَسِمًا وَ أَحْمُرًا

وَمَثَلُ مَاءٍ وَ بَرَّازٍ زَبْدِي وَأَبْيَضَ جَمِيعُهَا أَمْرٌ رَدِيءٌ

(ابن‌سینا، ۱۳۹۰: ۱۲۰)

چنان‌که از ابیات پیداست، ابن‌سینا غائطی که به رنگ سیاه، سبز و سرخ باشد و چرب و بدبو باشد یا که این غائط مانند آب و کف باشد؛ آن را نشانهٔ پدید آمدن مرگ می‌داند. جالب است که در دانشنامه حکیم میسری، بیت مانحن‌فیه دقیقاً در ادامهٔ ابیاتی شبیه به همین ابیات ابن‌سینا آمده است:

برازی کاندرو گند و عفونت بود در تنش بسیاری رعونت
سیاه و سبز گر او رنگ گیرد مخره باشد آنگه کو بمیرد...
برازی کو لزج باشد و ژندی بدانک این از حرارت نه ز سردی

(۱۳۹۵: ۱۷۱)

ابن‌سینا در جایی دیگر که از «استدلال من البراز فی الکمیة» سخن به میان آورده است، مجدداً از این نوع غائط چرب سخن می‌گوید:

وَ إِنْ يَكُنْ مِنْ فَوْقِهِ كَالذَّهْنِ دَلٌّ عَلَى أَنْسِيَاكِ شَحْمِ الْبَدَنِ

(۱۳۹۰: ۹۶)

و تأکید می‌کند این نوع از غائط چرب و سرخ و سیاه، دلالت بر حرارت بدن دارد:

وَ إِنْ بَدَأَ أَحْمَرَ أَوْ كَالنَّارِ دَلٌّ عَلَى فَرْطٍ مِنَ الْمِرَارِ
أَوْ كَانَ كَالْكِرَاثِ وَالزَّنْجَارِ دَلٌّ عَلَى خَبَثٍ وَ سُقْمٍ حَارٍّ

(همان: ۹۵)

واجد علیخان در کتاب علم‌الآبدان ذیل «زبد براز» می‌نویسد:

و سبب آن یا حرارت عظیم بود که اخلاط را بشوراند چنانکه آتش دیگ را بجوشاند و کف آرد یا باده‌ها که اندر تن بود و باخلاط بیامیزد چنانکه باد سخت که بر دریا وزد و به آب آمیزد و از آن کف به آب پیدا شود (۱۳۰۷ ق: ۱۰۹).

در مخازن‌التعلیم پس از تقسیم‌بندی الوان براز، ذیل براز ابیض، آن را به پنج جنس تقسیم می‌کند که جنس پنجم آن «زبد» است (نک. محمدصادق علیخان، ۱۳۲۳ ق: ۲۳). در

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۶۷

ترجمه کلیات قانون ذیل «دلایل براز»، آمده است: «و اما براز زبدی یا دلالت می کند بر آن زبد غلیانی که از شدت حرارت شده باشد یا مخالطت آن با ریخی کثیرت الحرکت...» (شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۷۳). کتاب خزائن الملوک نیز یکی از علامات «تب و بایی» را «اسهال زبدی» می داند (نک. احمد، ۱۳۸۷: ۱۶۷/۲).

۵. نگه کن تا چه گویم یاد دارش	بگوشش بشنو و بر دل نگارش
انیسون و افسستین و اسارون	اقاقیا و اسقیل و افتمون
اشق و انجره، اثمند و ابهل	و آشنه، انزروت و اصل سنبل
ابرباریس الطمطومه و ایرسا	و اکلیل الملک پس بقل حمقا

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۶)

چنانکه ملاحظه می شود حکیم میسری در این بخش اسامی ادویه ها را بیان کرده است. «الطمطومه» در بین ادویه هایی مانند اربباریس (انربباریس = زرشک)، ایرسا (ریشه گیاه سوسن)، اکلیل الملک (شاه افسر) و بقل حمقا (رجله) بی معنا است و به نظر می رسد که تحریف شده و از «اطموطه» باشد.

در فرهنگ ها و کتب طبّی، این لغت را «اطمط»، «اطماط»، «اطبوط» و «اطبوط» نیز نوشته اند و آن را لغتی بربری دانسته اند به معنای «رته»، «فوفل»، «بندق هندی» و «باقلائی هندی» (نک. دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «اطموط»؛ خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ذیل «اطماط»؛ نفیسی، ۱۳۵۵: ذیل «اطموط»). در الأبنیه عن حقائق الأدوية ذیل «اطمط» آمده است:

دانه ای است چون فندق هندی و قوتش به قوت بوزیدان ماند و او تخم نیلوفر هندی است، و گرد است چون فندق هندی، و بدل او بوزیدان است. وی بهک سیاه را منفعت کند، و اندر آب پشت بیفزاید. و او گرم است اندر درجه دوم و تر است اندر درجه اول (هروی، ۱۳۴۶: ۳۰).

بغدادی در المختارات فی الطب پس از بیان گونه های مختلف نوشتاری این لغت، می نویسد:

هذه متقاربة الأسماء، و هي غير معروفة. أما أطماط قالوا: إنه دواء هندی يشبه البوزيدان. و هو حار رطب يزید في الباه. و أما أطيوط، فدواء حار في الثانية رطب في الأولى. يجلو البهق بقوة. و أما أطموط، فقد قيل: إنه أطيوط، و قد قيل: إنه أکتمکت (۱۳۶۲ ق: ۳۱/۲).

همو ذیل «کشت برکشت»، نام دیگر آن را «اطموط» دانسته است (نک. همان: ۱۱۱). عقیلی خراسانی در مخزن‌الدویه ذیل «اطبوط» آورده است: «اسم بربری رته است و فوفل را نیز نامند» (۱۳۸۰: ۹۰۷). همو ذیل «اطموط کشت» می‌نویسد: «برکشت را گویند» (همانجا). ابن نفیس نیز در الشامل فی الصناعة الطیبة آورده است: «أطماط: و يقال له: اطموط، اطبوط و الرنة و هو البندق الهندی و قيل إنه الفوفل» (۱۳۸۷: ۶۶۹/۳).

۷. به می خوردن کسی را کش تب آید بگویم کش چه دارو به بشاید
طعامش ماهی تازه بسرکه بحو رسیده نمک باشد برکه

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۴۱)

مصراع دوم بیت اخیر بدین شکل معنای محصلی ندارد. مصحح نیز در پاورقی همان صفحه آورده است: «معنی مصراع دوم و مفهوم کلمات آن معلوم نشد». گویا اصل مصراع دوم باید چنین باشد: «بخورشیده نمک باشد برکه» که ناسخ نتوانسته آن را بخواند و آن را به این صورت لایق‌ر نوشته است. به دلیل شرحی که در ادامه خواهد آمد، «بحو رسیده»، حاصل بدخوانی است و شکل درست خوانش آن «بخورشیده» و «برکه» نیز تصحیف «برکه» است. بخورشیده -چنانکه حکیم میسری در جایی دیگر آن را به کار برده است- به معنای «خوشیده و خشکیده» است. حکیم میسری ذیل «فی علاج آن تب که از زکام و نزله آید» آورده است:

همیشه بایدش خوردن ز کشکاب بخورشیده بدوده نیز عناب

(۱۳۹۵: ۲۴۵)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در مصراع دوم بیت اخیر، خورشیده، دقیقاً، در معنای منظور ما آمده است. مصحح نیز در پاورقی همین بیت ذکر کرده است: «ظاهراً املائی دیگری از خشکیده است».

برکه نیز در بیت مانحن‌فیه، تصحیف کلمه «برکه» است. در چند موضع از دانشنامه، این لغت به کار رفته است:

گرش بر پیسی اندایی بسرکه برد پیسی و باشد برکه

(۱۳۹۵: ۳۸)

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۶۹

دگر کریاس [؟] باید ور نه سرکه که سرکه دردمندان را ببرکه

(همان: ۲۴۹)

مصحح در پاورقی در خصوص «ببرکه» آورده است: «به نظر می‌رسد، ببرکه ← با برکت بوده باشد»^۵ (همان: ۳۸). بر اساس آنچه گفته شد، مصراع دوم بیت مورد بحث باید چنین تصحیح شود: «بخورشیده نمک باشد ببرکه».

۸. نشانِ دقِ دانم سخت بسیار	گرش جمله بگویم هست دشوار
ولیکن خوارمایه چیزکی زود	بگویم خود بباشی زو تو خشنود...
بگرماوه درون هر بامدادان	مرو را تو زمانی نیک بنشان...
بگو آنکه که جایی سبز بگزین	میان اسپرغم سیر بنشین
گلاب و صندل و کافور پیش آر	زِ لختی از کهن دستار پیش آر

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۴۵)

بخش و لخت ابتدایی مصراع دوم بیت اخیر با این ضبط، ایراد نحوی دارد و معنای محصلی از آن دریافت نمی‌شود. «ز لختی»، حاصل بدخوانی «و لختی» است. از آنجاکه حکیم میسری چند دارو را به هم عطف کرده است، اگر مصراع دوم نیز با «واو عطف» به مصراع اول ملحق شود، معنای قابل قبولی از آن برداشت می‌شود. در مورد بیت، بیان این نکته خالی از اهمیّت نیست که این بیت بی‌کم‌وکاست در «علاج تب متواتر» آمده است و مصحح در آنجا مصراع دوم را اینگونه ضبط کرده است: «و لختی از کهن دستار پیش آر». شایان یادآوری است، بیت محل مناقشه، بیت آخر مدخل «علاج تب دق» است؛ خواننده با خوانش بیت، منتظر می‌ماند که حکیم میسری دستوری طبّی صادر کند، اما خبری از این موضوع نیست. این موضوع این فرض را در ذهن به وجود می‌آورد که ممکن است جایگاه بیت در این مدخل نباشد!

چنانکه پیش از این گفتیم حکیم میسری همین بیت را ذیل «علاج تب متواتر» تکرار کرده است. در آن مدخل، معنای بیت با توجه به بیت بعد، کامل و قابل فهم خواهد بود:

گلاب و صندل و کافور پیش آر	و لختی از کهن دستار پیش آر
بدو در سر کن و بر معده بر نه	ز کشکاب و شکر او را همی ده

(۱۳۹۵: ۲۴۵)

با توجه به آنچه گفته شد، احتمالاً، کاتب نسخه بیت را مکرر کرده است و مصحح نیز آن را در متن اعمال کرده است. این نوع از جابه‌جایی‌ها و مکرر کردن ابیات در متن دانشنامه بی سابقه نیست (نک. حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۲۱ و ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۶۱).

۹. چگونه سرد و ترست لب لکور بصفرا نیستش همتای دیگر

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۳۷)

«چگونه» در این بیت چه معنایی دارد؟ این بیت ذیل مدخل «طبایع ادویه» آمده است و تا آن‌جا که در حد آگاهی نگارندگان است، در منابع طبی از گیاهی به نام «چگونه» اسمی به میان نیامده است. چگونه تصحیفی از «چگری» است که به دلیل وزن بیت به صورت «چگریه» باید ثبت شود. قبل از آنکه به بررسی منابع پردازیم، شایان یادآوری است که حکیم میسری در بیتی، «چکرما = چگری» را به کار برده است:

و جرجیر و چکرما^۶ و جنطیانا جریش و جعه و بزر قطونا

(۱۳۹۵: ۲۶)

در فرهنگ رشیدی در معنی چگری آمده است: «بالضم، نوعی از ریواس. فخری گوید: در گهستان بنام دولت تو/ شاید از شاخ زر شود چگری» (۱۳۸۶: ۵۲۸/۱). همو ذیل لغت «بلخ» این بیت را آورده است: «بهای یاسمن و چکریم فرست امروز/ که دوستیم دو بلخ^۷ شراب داد ایوار» (همان: ۳۳۷). لغت‌نامه ذیل «حماض» به نقل از مهذب الاسماء آن را چگری معرفی می‌کند. در کتب طبی نیز از ریواس و ریوند با عنوان چگری یاد کرده‌اند. ابوریحان بیرونی در الصیدنه فی الطّب ذیل «ریوند» می‌نویسد: «بیخ چگری را ریوند گویند» (۱۳۸۳: ۵۴۸). همو ذیل «ریواس» مجدداً، لفظ چگری را به کار برده است (نک. همان: ۵۴۹).

حکیم میسری به طبع سرد این گیاه کرده است و با توجه به آنچه گذشت، چگری - که همان ریواس و ریوند باشد - نیز بنا بر شواهد متون طبی، طبع آن سرد است و حرارت را می‌شکند و تشنگی را برطرف می‌کند. در الأبنیه در این خصوص آمده است: «ریباس هرچه سطرتر بهتر و او سرد است حرارت را بشکند تشنگی ببرد و طبیعت ببندد» (۱۳۴۶: ۱۶۳؛ نک. مخزن‌الدویه: ۴۵۸؛ تحفه حکیم مؤمن: ۱۲۷) که این موضوع، ضبط پیشنهادی را تأیید می‌کند.

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۷۱

در خصوص ترکیب «لُب لکور» که در بیت مورد بحث آمده است، یادآوری این نکته خالی از اهمیت نیست که ترکیب مورد نظر اینگونه باید خوانده شود: «لُب لکور». در این خوانش، «لُب» در معنای «مغز»، «لک» در معنای «صمغی دارویی» و «وَر» به معنای «همچنین» به کار رفته است. ابن‌الجزار در کتاب الاعتماد فی الادویة المفردة درباره «لک» آورده است: «اللك بالعربية هو لكا بالسريانية. و هوء شیء احمر يكون عيدان دقاق و طعمه طيب» (۱۹۹۸: ۶۹).

[لک] به ضم اوّل صمغ یا شبنم درختی است شبیه به درخت کُنار یا سیدر که در هند و بنگاله به هم می‌رسد. این صمغ سرخ‌رنگ است و حب‌هایش تا به اندازه لیمو و نارنج هم می‌رسد. لک را به فارسی لاک گویند (به نقل از حواشی الابنیه عن حقائق الادویه، ۱۳۴۶: ۳۰۱).

درباره ارتباط «لک» با «چکری = ریوند؛ ریواس» در ذخیره خوارزمشاهی ذیل «اقراص ریوند» آمده است: «اخلاط آن [منظور اقراص ریوند است]: ریوند چینی هشت‌درم‌سنگ، فوه و لک مغسول هر یک چهار درم‌سنگ، تخک کرفس و غافت هر یک سه درم‌سنگ، همه بکوبند و بیزند و اقراص کنند» (جرجانی، ۱۳۵۰: ۴۷۱/۱۰؛ نیز نک. همو، ۴۷۰/۱۰).

۱۰. کسی کو زان ربا بیمار باشد همیشه با غم و تیمار باشد

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۹۹)

بیت مذکور در دانشنامه ذیل مدخل «فی الربو» آمده است. در این بیت لغت «ربا» محل تأمل است. مصحح در پاورقی آورده است: «ربا: این کلمه را به جای «ربو» به کار برده است...». باید بیان داشت که ربا تصحیف واژه «دما» است. حکیم میسری بارها در دانشنامه، «دما» و «دمه» را در معنی «ربو» به کار برده است؛ به عنوان نمونه به این ابیات دقت کنید:

و گرم و نیک باشد قردمانا چنین گفتست این استاد دانا

دما و صرع و فالج زخم کزدم همه یکسر براند وی ز مردم

(۱۳۹۵: ۳۶-۳۵)

ز غاریقون توش بینی و سده گشاید زود از امعا و معده

دما و صرع و باد زشت و بلغم همه از دردمندان او کند کم

(همان: ۳۸)

گر از معجون زوفا گو همی خور دما را نیست زین معجون بهتر

(همان: ۱۰۰)

میسری در جای دیگر، «دمه» را دقیقاً، در معنای و منظورِ «ربو» استعمال کرده است:

و حرف و پلپل آر و قردمانا ز هر یک نیمه‌ای از وزن زوفا
بکوب و بانگوین اندر عجین کن دمه را تو همه دارو ازین کن

(همان: ۱۰۰)

با توجه به آنچه آمد، باید گفت که حکیم میسری، اصلاً، «ربا» را به کار نبرده است و در اکثر ابیات، «دما / دمه» را جایگزین «ربو» کرده است. در متون طبی دیگر هم شاهد همین جایگزینی هستیم؛ به‌عنوان مثال اخوینی بخاری در هدایه‌المتعلمین آورده است:

و اما اگر میل دارد به سوی تری، علامات وی آن بود که دایم آواز وی گرفته و تیره بود
مانندۀ بانگ سگ‌بچه... و اگر بانگ کند با بانگ بلغم برآید از حلقوم وی و مخاطره بود که
زود به ربو و سل افتد. و اما اگر میل دارد به خشکی حال این کس به ضد آن حال بود
اعنی بانگ او روشن بود و صافی؛ و شوشه او پاک بود از بلغم و دمه نه افتدش از حرکت
بسیار و ایمن بود از دمه و سل [...] (۱۳۹۷: ۱۰۲).

چنانکه از ابیات مطروحه پیداست، حکیم میسری از ادویه‌هایی (داروهایی) مانند قردمانا، معجون زوفا، غاریقون برای علاج «دما» نام برده است؛ این ادویه‌ها، دقیقاً، همان ادویه‌هایی هستند که جهت درمان «ربو» استفاده می‌شده است. در مجربات حکیم گیلانی آمده است:

[...] و زراوند مدحرج و تخم انجره و قردمانا و فلفل و بادام تلخ و زوفای خشک از
هریک دو درم رب سوس چهار درم نازک بکوبند و با غسل کف گرفته معجون ساخته
هر روز سه درم یا چهاردرم از آن بخورند [...] (حکیم گیلانی، ۱۳۸۷: ۲۴).

۱۱. و زربز گرم و خشکست و معده سرد قوی گرداند و کمتر کند درد

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۳۱)

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۷۳

«زربز» در مصراع اول، فاقد معنای محصل است و در میان گیاهان دارویی، چنین واژه‌ای به‌دید نیامد. زربز تصحیفی از واژه «زرنب» است. زرنب گیاهی خوشبو است که با نام‌های «رجل الجراد»، «شجرة الفشاع»، «سرخدار» و «سرو ترکستانی» نیز شناخته می‌شود (نک. دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «زرنب»؛ حاجی شریف، ۱۳۸۶: ۵۵۲-۵۵۰). عقیلی خراسانی در مخزن‌الأدویه تعریف دقیقی از زرنب به دست داده است:

نباتی است از برگ صعتر بری عریض‌تر و مایل به زردی و خوش‌بو شبیه به بوی ترنج و کل [ظ: گل] آن زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف [...] و منبت آن جبال فارس و آن را سرو ترکستانی نامند (۱۳۸۰: ۴۶۸).

همان‌طور که از گفته حکیم میسری پیداست، گیاه نام‌برده، طبیعتی گرم و خشک دارد که معده را قوی می‌کند. این توضیحات حکیم میسری و مطالب کتب طبی، شکی باقی نمی‌گذارد که ضبط اصح، «زرنب» است. صاحب‌الأبئیه طبع و خاصیت زرنب را اینگونه توضیح می‌دهد: «زرنب گرم است و خشک اندر درجه دوم، لطیف است خوشبوی طبیعت ببندد بادها براند، نفخ بنشانند، معده و جگر سرد را نیک باشد» (هروی، ۱۳۴۶: ۱۷۶). جرجانی نیز در اغراض الطیبه بیان کرده است: «گرم است و خشک است به درجه دوم، معده و جگر سرد را سود دارد و فربهی آرد و بادها بشکنند و شکم باز گیرد» (۱۳۸۵: ۶۲۰).

۱۲. پلنگ از زهره او زهر باشد کزان خورد او ز جان بی‌بهر باشد
قی افتد سبز و چشمش زرد گردد و طعمش تلخ و دل پُردرد گردد
علاجش طین جهر و حب غارست و مُرّ و تخم بیغین هم بکارست...

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۲۶)

ابیات بالا ذیل عنوان «علاج زهره پلنگ» آمده است. در مصراع اول بیت اخیر، عبارت «طین جهر» معنی محصلی ندارد. با توجه به آنچه که خواهد آمد، طین جهر، تصحیف «طین مَهر» است. ابتدا لازم است توضیح داده شود که طین مَهر چیست؟ در بعضی از منابع به‌جای طین مختوم، از گل مختوم، طین کاهن، طین مَهر و گل مهر زده نام برده شده است. ابن‌سینا در قانون در باره وجه تسمیه گل مهر می‌نویسد:

کسی که خود به چشم خود دیده بود برای من حکایت کرد که گل مهر زده را از تپه سرخرنگ برمی‌دارند و آن تپه در دشتی است بسیار هموار که هیچ گیاهی در آن نرویده و هیچ سنگی هم در آن دشت نیست. این گل مهر زده را گل کاهن هم می‌گویند زیرا در

زمان‌های قدیم تنها کسی که این گل را می‌آورد زنی راهبه بود [...] راهبه آن را به شهری می‌آورده [...] بر زمین پهن کرده و مادهٔ لزج و چرب آن را جدا کرده و گلی از آن به‌دست آورده که به موم شبیه باشد و آن را مهر زده است (۱۳۷۰: ۱۷۰/۲؛ گلشنی، ۱۳۹۱: ۶۱۱).

حکیم میسری در دانشنامه بارها طین مُهر را در معنای طین مختوم به کار گرفته است؛ برای نمونه:

وگر کس می ز زهرِ بد بترسد و پازهر از همه کسها بپرسد
ز طین مُهر و حبّ غار و روغن از آن گاو باید دُهن جستن
بیمیز این همه با انگبین بر و هر روز از نخستین این همی خور

(۱۳۹۵: ۲۱۴)

اکنون که دانستیم طین مُهر در منابع مختلف و نیز در نظر حکیم میسری همان طین مختوم است، با ارائه شواهد از متون طبّی ضبط پیشنهادی را اثبات خواهیم کرد. همانطور که قبلاً گفتیم، بیت مورد نظر، ذیل «علاج زهرهٔ پلنگ» آمده است. متون طبّی، یکی از راه‌های علاج زهرهٔ پلنگ را «طین مختوم» می‌دانند. مؤلف هدایه‌المتعلمین فی الطب آورده است:

صفت تریاق گل مختوم بشاید آن کس را که زهر داده بوندش همان ساعت قی کند چندان‌ی تا آن همه زهر تمام برآید: گل مختوم و حبّ‌الغار هر دو برابر بکوبد و به روغن گاو بمالد و به انگبین معجون کند و به کار دارد (اخوینی بخاری، ۱۳۹۷: ۴۰۸).

در منظوری فی الطب ذیل «خورندهٔ زهرهٔ پلنگ» آمده است:

کسی که آن را بخورد در جا زرداب سبز بالا آورد و مزه صبر را در دهان می‌یابد و اگر آن را بو کشد نیز این چنین می‌شود. این پادزهر را باید به او داد: گل مختوم و دانهٔ غار هر کدام یک بخش و سیراب [و شیردان] آهو چهار بخش و دانهٔ سُداب و مُر هر کدام نیم بخش بگیرند و با عسل بسرشند و به‌مانند قرصی به اندازهٔ گردو درآورند به او بدهند هر گاه بالا آورد دوباره به او بخوراند (رازی، ۱۳۸۷: ۴۰۶).

جرجانی نیز در ذخیرهٔ خوارزمشاهی، تقریباً، همین مطالب را بیان کرده است. او ذیل «مرارة النمر» آورده است: «علاج هم قی است و تریاقی که خاصهٔ تریاق اوست. صفت آن: بگیرند گل مختوم و حبّ‌الغار از هر یکی یک جزو و پنیرمایهٔ آهوبرهٔ چهار جزء تخم سُداب و

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۷۵

مُر از هر یک نیم جزء به انگبین بسرشند [...]» (۱۳۵۰: ۲۱۸/۹). انصاری شیرازی نیز در اختیارات بدیعی نوشته است: «[طین مختوم] گل سرخ بود به غایت نرم و از تل بحیره آورند [...] در وی خاصیتی عجیب بود در تقویت و تفریح دل و تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها بکند» (۱۳۷۱: ۲۸۶). مؤلف کتاب قانون نیز به همین خاصیت اشاره کرده است (نک. ابن سینا، ۱۳۷۰: ۱۳۷۰/۲).

۱۳. کسی کو را کُده کاندِر گلویش	فرو افتد بنگذارد خیویش
روا باشد که بگشایش قیفال	پس آنگه زین که من گویم درو مال...
سک پرورده بازو لختکی نیز	بدین دارو گلوش از هم برانگیز

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۹۳)

در مصراع اول بیت اخیر، «بازو» معنی دقیقی ندارد. مصحح محترم در پاورقی همان صفحه در برار «بازو» نوشته است: «با او». اگر معنی مصحح را بر بیت حمل کنیم، مصراع ناقص و فاقد معنی خواهد شد. بازو، تصحیف لغت «مازو» است. با لحاظ کردن این ضبط، حکیم میسری می‌گوید: برای تحریک کردن گلو از دارویی بهره ببر که ترکیبی است از سرکه پرورده و اندکی مازو^۱.

در کتب طبی از مازو به عنوان ادویۀ مؤثر در «علاج استرخاء اللهاة^۲» نام برده‌اند. شاه‌ارزانی در مفرح‌القلوب ذیل «سست شدن و آویختن ملازه» می‌نویسد:

و وی به دیدن معلوم می‌شود و باشد که موجب سرفه گردد. علاجش برداشتن لهات است به چیزی سهل؛ و آن چنان بود که شب یمانی باریک بسایند و به غسل آمیزند یا به روغن و بر لهات بمالند و مازو به سرکه سوده بر تارک سر طلا نمایند یا نشاسته به سرکه یا گِل ملتانی به سرکه (۱۳۹۱: ۳۸۶).

در ذخیره خوارزمشاهی ذیل «داروهای استرخای ملازه» آمده است:

اگر حرارتی باشد، صندل، گلنار، کافور. این همه با شراب خرنوب طلی کنند و به آب عنب‌الثعلب و غیر آن غرغره کنند و اگر حرارتی نباشد، به آب نوشادر و مازو بردارند و به نمک آب تلخ غرغره کنند [...] (جرجانی، ۱۳۵۰: ۳۱۸/۱۰).

همو ذیل «داروهای آماس ملازه» نیز به مازو جهت علاج آن درد اشاره می‌کند (نک. همان: ۳۱۷). در کتاب اکسیر اعظم نیز ذیل «اورام لهاة» آمده است: «معالجۀ او قریب به علاج

خناق است [...] و ایضاً مازو و سرکه پیر لَطُوخ^{۱۰} کنند و همچنین آب انار ترش قابض» (ناظم جهان، ۱۳۹۳: ۹۴/۲). در همان کتاب دستور دیگری برای علاج ورم‌های ملازه آمده است: «و ایضاً شَبِّ یمانی یک و نیم جزو نوشادر یک و نیم جزو مازو دو ثلث جزو و زاج سه جزو [...]» (همانجا). در هدایة‌المتعلمین فی الطب نیز ذیل «فی سقوط اللهاة» آمده است: «و اگر این آماس بلغمی بود نشان وی آن بود که این کام دراز گردد. علاج وی نوشادر بود و نمک اندرانی و مازو؛ همه را گرد کنی و اندر دمی [...]» (اخوینی بخاری، ۱۳۹۷: ۲۱۱).

۱۴. جره بر گردن بر روی زشتست جز اطریفل وُرا خوردن کنشتست

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۸۷)

بیت بالا ذیل عنوان «علاج جره سپید و سیاه» آمده است. مصحح محترم ذیل همین عنوان در پاورقی آورده است: «جره در فرهنگ‌ها به‌عنوان مرض دیده نشد». شایان یادآوری است حکیم میسری در چند بیت بعد، مجدداً، همین لغت را به کار برده است:

جره تا چون سیاه و تار باشد علاجش نزد دانا خوار باشد

(همانجا)

و همو ذیل «طبایع ادویه» نیز آورده است:

کف دریا طلی سازی به یک شب جره بردارد و هم دای ثعلب

(همان: ۳۰)

در ابیات یادشدهٔ بالا، «جره» فاقد معنا است و همان‌طور که مصحح نیز بیان کرده بود، در هیچ فرهنگی به‌عنوان نام مرض و بیماری ثبت و ضبط نشده است. جره، حاصل بدخوانی لغت «جرب» است. آنچه این حدس را تقویت می‌کند، به کارگیری ادویه‌هایی مانند «اطریفل» و «کف دریا» در کنار لغت مزبور است. در اکثر کتب طبّی به خاصیت این دو ادویه جهت ازبین‌بردن جَرَب، بَهَق و کَلَف اشاره شده است. رازی در منصوری فی الطب ذیل «مرهمی برای بهک سپید»، اطریفل را از ادویهٔ سودمند می‌داند:

پیاز بلبوس را روزانه چندین بار روی آن [بهک/ پیسی] بکشید. چنانچه بسنده نشد دو درم اطریفل کوچک و یک‌درم تُرید و یک‌درم ایاره و یک‌چهارم درم پیّه حنظل را

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۷۷

درهم کرده و ماهی چهار بار به کار برید و در دیگر روزها سه درم اطرینفل بر آن بمالید
(۱۳۸۷: ۳۰۰).

در مخزن‌الادویه ذیل «اذا رافیون» آمده است:

به اعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحر است که به فارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پُر سوراخ و بسیار سبک [...] و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دواب مؤثر و طلای آن با آب جهت عرق‌النسا و ورم پستان و جَرَب و کَلَف و بثور نافع [...] (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۱۰۹).

همو ذیل «زبدالبحر» می‌نویسد: «ضماد آن جهت کَلَف و بَهَق سیاه و نَمَش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جَرَب متقرح و خنازیر و بهق و کلف و سایر امراض جلدیه [...] مؤثر است» (همان: ۴۶۳). در کتاب طب یوسفی (جامع‌الفوائد) در ابیاتی به خاصیت کف دریا اشاره شده است:

کف دریا به موم و روغن گل چون بمالی ز تن بَرَش ببرد
ببرد از رخ تو داغ کَلَف رنگ صافی کند نَمَش ببرد

(یوسفی هروی، ۱۳۸۲: ۱۴۴)

صاحب کتاب منافع حیوان نیز به این نکته اشاره می‌کند که اگر سرگین کبوتر را با مقل ازرق و کف دریا ترکیب کنند و آن را با شیر تازه و زرده تخم مرغ بیامیزند، از صورت جَرَب و کَلَف را پاکیزه می‌کند (نک. مراغی، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

۵. نتیجه‌گیری

در آثاری از جنس دانشنامه حکیم میسری که از آنها نسخه دقیق و بی‌نقصی در دست نیست و مصحح مجبور است از روی تک‌نسخه به تصحیح مبادرت بورزد، استفاده از تحلیل‌های درون‌متنی و بهره‌گیری از منابع جانبی مرتبط و نیز به کارگیری شگردهای دیگر برای تصحیح متن، کارگشا خواهد بود. در این جستار کوتاه سعی شد بر همین اساس، چند نمونه از ضبط‌های موجود نقد و بررسی و با تصحیحی انتقادی ضبط مرجح بیان شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. تأکید در متن ابیاتِ جستار حاضر از نگارندگان است.
۲. حدس می‌زنیم که «بویش» نیز تصحیف و تحریفی از «شویش» باشد.
۳. البته در متن کتاب به جای «خزمیان»، «خزیمان» ضبط شده است. مصحح در پاورقی همان صفحه بیان داشته است که «ظاهراً، خزیمان درست است».
۴. حکیم میسری در *دانشنامه* در چند موضع این کار را انجام داده است. برای نمونه، در بیت ذیل، «رَحِم» باید «رَحْم» به سکون دوم خوانده شود:
نشاط دل بیفزاید جوان را [و] درد رَحْم بردارد زنان را
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۴۸)
- و در جایی دیگر، «کُتَب» را «کُتَب» به سکون دوم خوانده است:
ز کُتَب اوستادان باز جویش پس آنکه دردمندان را بگوش
(همان: ۵۶)
۵. در ترکیب «برکه»، چنانکه مصحح نیز در پاورقی آورده است، «ب» در معنای «با» به کار رفته است. در فرهنگ معین ذیل حرف «ب» آمده است: «بَـ گاه بر سر اسم درآید و آن را صفت سازد» (۱۳۷۱: ۴۲۴/۱). از این دست است صفاتی مانند: بخرد (با خرد) و بهوش (باهوش).
۶. ناصواب نخواهد بود اگر بیان شود، احتمالاً، درین لغت نیز تصحیف صورت گرفته است. می‌توان این حدس را بیان کرد که «چکریا»، حاصل تصحیف «چکریا» باشد.
۷. بلخ: کدویی که شراب در آن کنند؛ آوند شراب.
۸. شاید خالی از اهمیت نباشد اگر بگوییم که حکیم میسری در *دانشنامه* در چندجا «بازو» را به همان معنایی که مصحح بیان داشته، یعنی «با او»، به کار برده است و شاید همین کاربرد بر مصحح مشتبه شده است و در بیت مورد بحث نیز همان ضبط را برگزیده است. برای مثال:
گر از مشک و سک و عود قرنفل قشور ترنج بازو نیز سنبل
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۹۲)
۹. لِهَاء: گوشت پاره‌ای که اندرون حلق آویخته می‌باشد؛ ملازه و کام.
۱۰. لَطُوخ: چیزی را گویند که عضو را بدان بیالایند؛ دارو که به چیزی مالند (نک. *لغتنامه* ذیل ماده).

کتاب‌نامه

- آذر، اسماعیل و محمود عباسی و مرجان محلوجیان. (۱۳۸۸). «نگاهی به روان‌شناسی چهره در دانشنامه حکیم میسری». مجله حقوق پزشکی. شماره ۱۰. صص ۳۴-۱۳.
- ابن جزار. (۱۹۹۸). الاعتماد فی الأدوية المفردة. بیروت: شركة المطبوعات للتوزيع و النشر.
- ابن جزله، یحیی بن عیسی. (۱۴۳۱). منهاج‌البیان فی ما يستعمله الإنسان. تصحیح محمود مهدی بدوی. قاهره: جامعه الدول العربیة.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۹۰). الأرجوزة السینائیة فی المسائل الطبیة. تصحیح و تحقیق و ترجمه مجید نیمروزی و حسین کیانی. شیراز: نوید شیراز.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۷۰). قانون در طب. ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار). تهران: سروش.
- ابونصر فراهی، مسعود بن ابی بکر. (۱۳۶۱). نصاب‌الصّیّان. تصحیح محمدجواد مشکور. تهران: اشرفی.
- احمد، شمس‌الدین. (۱۳۸۷). خزائن‌الملوک. مقدمه‌نویس محمد مهدی اصفهانی. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- احمد، نذیر. (۱۳۷۲). «دریاره مدوح میسری حکیم». مجله ایران‌شناسی. شماره ۱۷. صص ۱۶۷-۱۵۹.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد. (۱۳۹۷). هدیة‌المتعلمین فی الطب. تصحیح منیره عبدالهی. تهران: چوگان.
- امیری، منوچهر. (۱۳۵۳). فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار: یا تحقیق در باره کتاب الابنیه عن حقائق الادویه موفق‌الدین ابومنصور علی هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- انصاری شیرازی، علی بن حسین. (۱۳۷۱). اختیارات بدیعی. تصحیح محمدتقی میر. تهران: شرکت دارویی پخش رازی.
- انوری، حسن (به سرپرستی). (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- بغدادی، علی بن احمد. (۱۳۶۲ ق). المختارات فی الطب. بی‌جا. دایرة‌المعارف العثمانیة.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۳). الصّیدنه فی الطب. ترجمه باقر مظفرزاده. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- تاج‌بخش، حسن. (۱۳۸۵). فرهنگ اغراض طبّی. ضمیمه‌ الأغراض الطبّیة و المباحث‌العلائیة، اسماعیل بن الحسن جرجانی. تصحیح حسن تاج‌بخش. تهران: دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۶۲). برهان قاطع. تصحیح محمد معین. تهران: امیرکبیر.

۱۸۰ کهن‌نامه ادب پارسی، سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

- جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۸۵). الأغراض الطیبه و المباحث العلائیه. تصحیح حسن تاج‌بخش. تهران: دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم.
- جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۵۰). ذخیره خوارزمشاهی. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار. تهران.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. (۱۳۸۶). فرخ‌نامه. تصحیح ایرج افشار. تهران: امیر کبیر.
- حاجی شریف، احمد (عطار اصفهانی). (۱۳۸۶). دایرةالمعارف گیاه‌درمانی در ایران. تهران: حافظ نوین.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف. (۱۴۰۹). مفاتیح‌العلوم. تحقیق ابراهیم الأبیاری. بیروت.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- رازی، محمد بن زکریا. (۱۳۸۷). منصوری فی الطب. تصحیح حازم بکری صدیقی. ترجمه محمد ابراهیم ذاکر. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- رشنوزاده، بابک. (۱۳۸۸). «دانشنامه میسری». کتاب ماه علوم و فنون. شماره ۱۲۱. صص ۴۸-۵۱.
- رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور. (۱۳۸۶). فرهنگ رشیدی. تصحیح اکبر بهدادوند. تهران: سیمای دانش.
- شاه‌ارزانی، محمد اکبر بن محمد. (۱۳۹۱). مفرح‌القلوب (شرح قانونچه چغمینی). تصحیح اسماعیل ناظم و محسن باغبانی. تهران: المعی.
- شیرازی، فتح‌الله بن خیرالدین. (۱۳۸۶). ترجمه فارسی کلیات قانون ابن‌سینا. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- عقبلی خراسانی، محمدحسین بن محمد. (۱۳۸۰). مخزن الأدویه. بی‌جا: باورداران.
- قزوینی، محمد. (۱۳۸۳). «وصف اجمالی منظومه‌ای در طب موسوم به «دانشنامه»». مجله نامه بهارستان. شماره ۹ و ۱۰. صص ۸۵-۹۲.
- گلشنی، اکرم. (۱۳۹۱). طب و مضامین طبی و بازتاب آن در ادب فارسی. تهران: سخن.
- گیلانی، علی. (۱۳۸۷). مجربات حکیم گیلانی. مقدمه‌نویس محمد مهدی اصفهانی. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- لازار، ژیلبر. (۱۳۸۷). «دو رساله پزشکی از سده چهارم هجری به زبان فارسی (هدایة‌المتعلمین و دانشنامه)». مجله نامه بهارستان. شماره ۱۳ و ۱۴. صص ۱۹۶-۱۸۹.
- متینی، جلال. (۱۳۵۱). «درباره دانشنامه میسری». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. شماره ۳. صص ۶۲۸-۵۹۳.
- محمدصادق علیخان. (۱۳۲۳ ق). مخازن‌التعلیم. دهلی: مطبع فاروق.
- مراغی، عبدالهادی بن محمد. (۱۳۸۴). منافع حیوان. تصحیح محمد روشن. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ناظم جهان، محمد اعظم. (۱۳۹۳). اکسیر اعظم. به کوشش رشید تفقد. تهران: المعی.

تصحیح چند خطا و لغزش در ... (هاشم صادقی محسن آباد و اکبر حیدریان) ۱۸۱

نفیسى، على اکبر (ناظم الأطباء). (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی. تهران: کتابفروشی خیام.

واجد علیخان. (۱۳۰۷ ق). علم الأبدان. لکهنو: منشی نولکشور.

وطواط، رشیدالدین. (۱۳۷۶). لطایف الأمثال و ظرایف الأقوال. مقدمه، تصحیح و تعلیقات حبیبه دانش آموز. تهران: میراث مکتوب.

هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی. (۱۳۴۶). الاینه عن حقایق الأدویه (روضه الانس و منفعه النفس).

تصحیح احمد بهمینیار. به کوشش حسین محبوبی اردکانی. تهران: دانشگاه تهران.